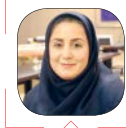


نگاهی به یک کتاب

آغاز یک پایان



زهرا حقانی

خبرنگار

منوچهر فردیس در مقدمه کتاب «آغاز یک پایان» در حاشیه سقوط کابل از دیده‌ها و شنیده‌ها به قلم عبدالقهار عاصی و به همت انتشارات کلکین می‌نویسد: آغاز یک پایان روایت به خاک و خون کشیدن کابل و کابلیان است. کابل و کابلانی که یک بار در سال ۱۳۵۷ هجری خورشیدی بنیادشان به لرزه افتاد و بار دیگر به صورت کل در سال ۱۳۷۱ هجری

خورشیدی برپاد شدند و از دست رفتند. اگرچه کابلیان در کودتای کمونیستی ۱۳۵۷ آسیب دیدند اما شالوده زندگی و تمدنی که در کابل وجود داشت از بین نرفت. بعد از سال ۷۱، آن کابل دوست‌داشتنی نبود شد. تا قبل از سال ۷۱ هر غیرکابلی‌ای که وارد کابل می‌شد تلاش می‌کرد با فرهنگ کابل خودش را وفق بدهد، اما بعد از ۱۳۷۱ گروه‌هایی به کابل آمدند که کابلیان مجبور شدند با بی‌فرهنگی آنان خودشان را وفق بدهند تا از گزند آنان در امان بمانند. زنده‌یاد عاصی این بی‌فرهنگی‌ها را در این رساله کوچک به خوبی اما بسیار روشن نشان داده است.

درواقع می‌شود گفت بعد از سال ۱۳۷۱ ما دیگر

کابل و مردمان اصیل این شهر را از دست دادیم. حتی امروز آن بی‌همه چیزهای بی‌فرهنگ اما پولدار و با تفنگ با خودروهای آخرین مدل بر پشت و پهلوی کابل می‌رانند بی‌آن‌که جزئی‌ترین ارزشی به فرهنگ شهر و شهرنشین قائل باشند یا چیزی از آن بدانند هنوز بی‌فرهنگی، تحجر و بی‌فرهنگی‌هایی که در سال‌های ۱۳۷۱ به کابل سرازیر شدند، در کابل به روشنی دیده می‌شوند و حکم می‌رانند و حکومت می‌کنند. اما دردناک‌تر از همه اینها پررویی و چشم‌سفیدی آنان است.

آنانی که کابل را ویران کردند و به آتش کشیدند؛ اما هنوز با افتخار در رسانه‌های تصویری ظاهر می‌شوند و بر شانه‌های این مردم سوارند. این اثر در روزگاری دوباره به چاپ می‌رسد که هنوز کشتن غارت کردن

چند خط برای کتاب «زخمی لبخند»

آینه‌ای ساده از شهیدی گمنام و مظلوم

داده است. صفا و سادگی، او، عشق و محبت او به اهل بیت علیهم السلام خصوصا به حضرت صدیقه طاهره سلام ... علیها، حرص و جوش برای تربیت بچه‌های مردم، کار و دوندگی در هیات و حوزه و اردوهای دانش‌آموزی، احترام خانواده، بی‌تعلقی به دنیا، شوق شهادت و دل کندن از این خراب‌آباد و... در گوشه‌گوشه گفتارهای کتاب منعکس شده است.

کتاب روان است و بدون دست‌انداز. به دنبال به رخ کشیدن وزن ادبی و غنای روایی خودش نیست. آیینیه‌ای است ساده از شهیدی گمنام، مظلوم، غریب و البته دست‌نیافتنی برای ما. این کتاب را از این نظر می‌ستایم که اتقان و سندیت خاطرات را فدای جذابیت و جذب مخاطب و این حرف‌ها نکرده است. زخمی لبخند اگر چه کتابی مناسب برای بچه‌هایی‌ها، فعالان در بسیج و مدرسه و حوزه است اما با طرَح جلد بهتر و عمومی‌تری می‌توانست مخاطب عام را هم به سمت خودش بیشتر بکشاند. چرا که حکایت علی خلیلی، حکایت جوان از جان‌گذشته‌ای است که هستی‌اش را فدای مردم ایران کرده است. امیدوارم جزوه کوچک زندگی شگفت علی خلیلی را همه بخوانند و بزرگ بدارند.

کتاب شهید علی خلیلی به سان زندگی او کوتاه است و شگفت. همان که آن عزیز سفرکرده کم زیست و کم گفت و زود رفت، «زخمی لبخند» هم کلماتش کم است و کوتاه و زود خواندنی!

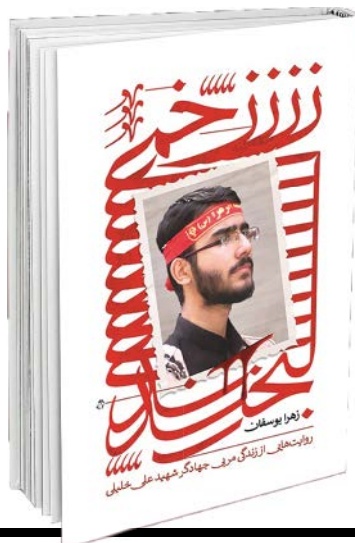
این کتاب را به تازگی انتشارات پرکار و متعهد شهید کاظمی به قلم خانم زهرا یوسفان روانه بازار نشر کرده است. روایت‌هایی خوشایند از زبان مادر شهید و یکی از دوستان علی. نمودی از حجب و حیا و خلوص و جهاد این شهید راه فضیلت. شهید فریضه بزرگ اما مظلوم و متروک امر به معروف و نهی از منکر. علی خلیلی، طلبه کوشا و بی‌ادعایی بود که در شب نیمه شعبان سال ۱۳۹۰ در شرق تهران، حین فریضه امر به معروف و برای دفاع از ناموس ما، شاهرکش دچار آسیب و جراحت شد. بعد از آن شب سخت لطمه و جراحت که تا مرز شهادت رفت و برگشت، سلوک نویی در زندگی این جوان دهه هفتادی آغاز شد.

این کتاب هم عمدتاً همین مقطع را به خوبی و شیرینی پوشش



حسن مجیدیان

نویسنده



بررسی

هشتمین نشست «پاورقی» برگزار شد

دوراهی «حجاب» و «پرستاری»

هشتمین نشست «پاورقی» حوزه هنری به نقد و بررسی کتاب «چند حبه قند» نوشته طاهره امامی اختصاص داشت. این نشست با حضور سارا عرفانی (کارشناس) و رفعت سادات نعمت‌الهی (راوی کتاب) در سالن سوره حوزه هنری برگزار شد.

رفعت سادات نعمت‌الهی در هشتمین نشست پاورقی درباره روایت خاطراتش در کتاب چند حبه قند به قلم طاهره امامی گفت: نگارش این اثر از ۱۵ سال پیش شروع شد. در آن زمان حوزه هنری شیراز از من دعوت کرد تا خاطراتم به عنوان پرستار را بازگو کنم. سپس نیما زارع، همسر طاهره امامی وی را تشویق کرد تا با انجام مصاحبه، این خاطره‌ها را به صورت کتاب منتشر کند.

راوی کتاب چند حبه قند با بیان این‌که تمام مطالب ذکر شده در کتاب را وی مطرح کرده است، به بخشی از خاطرات دوره پرستاری‌اش در دوره جنگ اشاره کرد که به عنوان یکی از اعضای تیم پزشکی دانشگاه شیراز در سال ۱۳۵۸ برای کمک به زلزله‌زدگان خراسان و در تیرماه ۱۳۵۸ به صورت گروه جهاد پزشکی در لامرد و مرادماه همان سال عازم کردستان شده بود.

رفعت سادات نعمت‌الهی در بازگویی بخشی از خاطراتش به قانون منع حجاب در دوره قبل از انقلاب اسلامی اشاره کرد و گفت: وقتی وارد حرفه پرستاری شدم حجاب کامل امروز را نداشتم و با روسری وارد این حرفه شدم.

در مصاحبه به من گفته شد اینجا آموزشگاه پرستاری است و پرسنل و پرستارهایی تربیت می‌کند که تمام دنیا آنها را قبول دارند. زبان آموزشی شما زبان انگلیسی است و فرم و لباس شما نیز این است. در آن زمان چون علاقه به پرستاری داشتم قوانین را پذیرفتم، ولی بعد نتوانستم خود را قانع کنم که حجاب را کنار بگذارم. در دوراهی سختی قرار گرفته بودم و مدام با خودم جنگ داشتم تا این‌که الگوهایی در پزشکی دیدم که به من قوت قلب داد. وی افزود: با دکتري که با حجاب وارد دانشکده شده بود، دوست شدم. وی مشوق من شد و یک سال بعد تصمیم گرفتم من نیز به عنوان پرستار حجاب داشته باشم.

راوی کتاب چند حبه قند با بیان این‌که نمی‌داند مسئولان آموزشگاه چطور دوره آموزش وی را با حجاب و یونیفرم خاص خودش تحمل کرده بودند، گفت: در پایان آموزش، انتخابم برای آغاز فعالیت در حوزه پرستاری بیمارستان نمازی بود، ولی به من اجازه داده نشد که در آن مکان کار کنم و به من گفته شد، ما شما را با حجاب به سختی در دوره آموزش تحمل کردیم و بیمارستان نمازی، بیمارستان سرشناسی است و حجابت مایه سرشکستگی پرستاری است؛ بنابراین ما شما را به بیمارستان دیگری که بیمارستان دورافتاده‌ای بود، منتقل می‌کنیم.

وی ادامه داد: وقتی به آن بیمارستان رفتم خدا را شکر کردم که این توفیق را یافته‌ام که پرستاری افراد آنجا را انجام دهم. تا سال ۱۳۵۹ و شروع جنگ تحمیلی آنجا بودم و بعد عازم اهواز شدم و ماجراها ادامه پیدا کرد... ❏

